



هوالطیف

سلامت معنوی

تاریخ : مهر ماه ۱۳۹۳

سال اول شماره ۷

دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس - اداره سلامت معنوی

محبت

یکی از مسائلی که در سلامت معنوی مطرح است بحث محبت یا مودت و یا عشق میباشد. در قرآن و روایات هم کلمه محبت و هم مودت بکار رفته است ولی کلمه عشق فقط در روایات مطرح شده است. به عنوان نمونه قرآن می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ سوره آل عمران، آیه ۳۱. (ای پیامبر) بگو اگر خدا را دوست می دارید از من اطاعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. اما در روایات علاوه بر کلمه محبت، مودت، وژه عشق هم بکار رفته است. بعنوان نمونه در حدیث از رسول..ص نقل شده است که آن حضرت می فرماید: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْحَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِ أَمٍّ عَلَى يُسْرِ (کلینی، الکافی؛ ج ۲، باب العبادۃ؛ ص ۸۳) در تفاوت این کلمات، بعضی کتابهای لغت گفته اند که: پایین ترین درجه علاقه، حب است و بالاترین درجه آن عشق است.

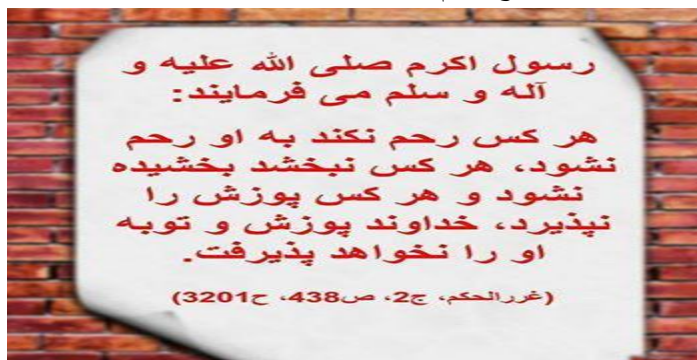
محبت

ادراک لذت مناسب با طبع انسان را محبت گویند، پس اگر کسی ادراک و فهم نداشته باشد هیچ وقت عاشق هم نمی شود. نکته مهمی که در اینجا مطرح می شود رابطه فهم و درک با محبت است. فهم سه مرحله دارد که عبارتند از: فهم حسی، فهم خیالی و فهم عقلی. اگر کسی فهمش در حد محسوسات باشد محبتش در حد و اندازه امور حسی است و کسی که فهمش در حد خیالات باشد اندازه محبتش در حد تخیلات است و همچنین اگر کسی درک و فهمش در حد معقولات باشد محبتش از دو قسم قبلی بیشتر است. نتیجه آن که:

لذت و محبت و عشق انسان تابع فهم و درک اوست و کمترین علاقه و محبت در انسان های مادی گرا و ظاهر بین است که دائما در فکر شهوت و پول و مقام هستند و بالاترین درجه علاقه و محبت در انسانهایی است که واقعا عاشق خدا هستند و همانطور که گفیم لذت این انسانها از نوع لذت عقلانی است.

امیر المومنین علی(ع) در روایتی می فرماید: «الانسان عبید الاحسان» انسان برده احسان است اگر کسی به انسان نیکی کند انسان چه بخواهد و چه نخواهد عاشقش می شود.

مطالعه کتابهای اخلاقی و عرفانی، شناخت بهتر و تفکر در خلقت و مشاهده زیبایی های آن، محبت را زیاد می کند. مهمترین مانع محبت، مخالفت و سرپیچی کردن است. اگر انسان برخلاف رضای محبوب عمل کند محبت او نسبت به محبوب کم می شود، مثلا اگر کسی که امروز گناه می کند و کم کم گناهان بیشتری مرتکب می شود محبت خدا هم به تدریج از دلش می رود. بالاترین درجه محبت، عشق است. عشق را به سه نوع تقسیم کرده اند که عبارتند از: عشق حقیقی، عشق مجازی.



عشق

عشق دریایی بی کران است ، که هر چه درباره آن گفته شود کم است چنان که مولوی می گوید:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

اکثراً عشق را محبت و دلبستگی مفرط و شدید معنی کرده اند. عشق از ماده «عشق» است عشقه گیاهی است، که اگر بر درختی بپیچد، آن را می خشکاند و خود سرسبز میماند. از دیدگاه ماتریالیستها ، عشق نوعی بیماری روانی است که از تمرکز و مداومت بر یک تمایل و علاقه طبیعی، در اثر گرایشهای غریزی، پدید می آید، چنان که افراط و خروج از حد اعتدال در مورد هر یک از تمایلات غریزی، نوعی بیماری است. اما ، عشق یک حقیقت و یک اصل اساسی و عینی است در نهایت وسعت و عظمت و این حقیقت عظیم در ذهن محدود ما نمی گنجد و از اینجاست که مولوی می گوید:

گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی زبان روشن تر است

تعریف عشق مشکل و دشوار است ولیکن خوشبختانه حقیقتهای بزرگ که در تعریف و تحدید نمی گنجد غیر قابل شناخت نیستند. بلکه این حقایق والا، از هر چیز دیگر روشن تر و آشکارترند و هر کسی که بخواهد، مستقیماً می تواند با آن حقایق ارتباط برقرار کند اما بی واسطه، نه با واسطه که:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیل باید از وی رخ متاب

و عشق هم آن حقیقت والایی است که از سودایش هیچ سری خالی نیست و یک حقیقت جاری و ساری در نظام هستی است و نیازی نیست که عشق را با غیر عشق بشناسیم که حقیقت عشق، همچون حقیقت هستی، به ما از رگ گردن نزدیکتر است. عشق ، از جهات مختلف، به عنوان یک اصل، مورد توجه قرار می گیرد که اهم آنها عبارتند از:

الف- نقش عشق در آفرینش:

از دیرباز میان متفکران این سوال مطرح است که انگیزه آفرینش چیست؟

جهان برای آن به وجود آمده که مظهر و جلوه گاه حق بوده باشد. در یک حدیث قدسی آمده که حضرت داوود(ع) سبب آفرینش را از خداوند پرسید. حضرت حق در پاسخ فرمود: «كنت كنزاً مخفياً لأعرف فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف» من گنج پنهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

پس جهان بر این اساس بوجود آمده که حضرت حق خواسته جمال خویش را به جلوه درآورد. این نکته را جامی با بیان لطیفی چنین می سراید:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود	به کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دویی دور	ز گفتگوی مایی و تویی دور
جمالی مطلق از قید مظاهر	به نور خویشتن، بر خویش ظاهر
دلارا شاهی در حجله غیب	مبرا ذات او از تهمت عیب...
رخش ساده ز هر خطی و خالی	ندیده هیچ چشمی زو خیالی
نوی دلبری با خویش می ساخت	قمار عشقی با خویش می باخت
ولی زان جا که حکم خو برویی است	ز پرده خو برو در تنگ خوویی است
نکورو تاب مستوری ندارد	چو در بندی سر از روزن برآرد...
چو هر جا هست حسن اینش تقاضاست	نخست این جنبش از حسن ازل خاست
برون زد خیمه ز اقلیم تقدس	تجلی کرد بر آفاق و انفس...
ز هر آینه ای بنمود رویی	به هر جا خاست از وی گفتگویی...
ز ذرات جهان آینه ها ساخت	ز روی خود به هر یک عکس انداخت...
جمال اوست هر جا جلوه کرده	ز معشوقان عالم بسته پرده...
به هر پرده که بینی پردگی اوست	قضا جنبان هر دلبردگی اوست...
دلی کان عاشق خوبان دلجوست	اگر داند وگرنی عاشق اوست

عرش خدا بر پشت جوانمردان است.

شیخ ابوالحسن خرقانی

جمال حضرت حق در آینه حضرات پنجاهانه - که عبارتند از: عالم اعیان ثابت، جبروت، ملکوت، ملک و انسان کامل - جلوه کرده و در هر موجودی، به نسبت مرتبه وجودی آن، برخی از اسماء و صفات الهی جلوه‌گر و نمایان شده است. مظهر کامل آن معشوق، وجود انسان کامل است که خلیفه اوست در جهان آفرینش، و آینه تمام‌نمای اسماء و صفاتش، و شاید حدیث «خلق الله آدم علی صورته» اشاره به این نکته باشد.

ب- عشق در بازگشت:

عرفا عشق را در بازگشت هم مطرح می‌کنند، به این معنا که این عشق از ذات حق به سراسر هستی سرایت می‌کند. البته عشق حق در مرحله اول به ذات خویش است و معلول به تبع ذات، مورد عشق و علاقه حق قرار می‌گیرد. پس خدا آفریدگان را دوست می‌دارد و از این طرف نیز هر موجودی عاشق کمال خویش است. بنابراین، در سلسله نظام هستی چنان‌که در قوس نزول عشق از بالا به پایین در جریان است، از آن جهت که هر مرتبه پایین اثر مرتبه بالاست، در قوس صعود هم هر مرتبه‌ای از وجود، عاشق و طالب مرتبه بالاتر از خویش است چون کمال اوست، و چون بالاترین مرتبه هستی، ذات حضرت حق است پس معشوق حقیقی سلسله هستی، ذات مقدس اوست. همین عشق به کمال و عشق به اصل خویش، انگیزه و محرک نیرومند همه ذرات جهان از جمله انسان به سوی حضرت حق است.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

و این عشق، چنان‌که گذشت، یک عشق دو سره است که: «یحبهم و یحبونه». خدا ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز خدا را. (سوره ۵، آیه ۵۴)

ج- عشق در پرستش:

از مولای متقین علی(ع) نقل شده که: «ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک». «تو را نه از بیم دوزخ، و نه به طمع بهشت می‌پرستم، بلکه از آن جهت که شایسته پرستش هستی می‌پرستم».

از رابعه نقل است که می‌گفت:

«الهی، ما را از دنیا هر چه قسمت کرده‌ای، به دشمنان خود ده. و هر چه از آخرت قسمت کرده‌ای، به دوستان خود ده، که ما را تو بسی.

خداوندا، اگر تو را از بیم دوزخ می‌پرستم، در دوزخم بسوز و اگر به امید بهشت می‌پرستم، بر من حرام گردان. و اگر تو را برای تو می‌پرستم، جمال باقی دریغ مدار».

د- عشق در رابطه با دیگران:

از آنجا که ذات حضرت حق معشوق حقیقی است و آفرینش جلوه‌گاه و مظهر آن معشوق، طبعاً همه جهان و جهانیان را دوست داشتنی خواهند بود. چنان‌که سعدی می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و اگر بیشتر دقیق شویم همه عالم «او» ست، نه «از او» چنان‌که جامی گوید:

تو را ز دوست بگویم حکایتی بی‌پوست

همه از اوست و گر نیک بنگری همه اوست.

ه- عشق و اختیار:

عشق به دور از حیات و شعور قابل تحقق نیست. هر موجودی ذاتاً عاشق ذات و کمالات ذات خویش است. حیات و شعور هم، در سراسر عالم هستی جریان دارد و این شعور و حیات یک امر نسبی است که تابع میزان کمال موجودات است. به این معنا که هرچه موجود کامل‌تر باشد، آگاهی آن بیشتر است، چنان‌که مولوی می‌گوید:

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرات جهان هم‌راز شد

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خاموشیم



و- عشق حقیقی و مجازی :

چون عشق بر اساس کمال است، پس معشوق حقیقی همان کمال مطلق خواهد بود. اما در سریان عشق، در قوس نزول و صعود، طبعاً عشق هم دارای مراتب و درجات شده و عاشقها و معشوقها هم متفاوت خواهند بود و عشق برای هر موجودی نسبت به کمال آن موجود جلوه گر می شود. اما از آنجا که هر کمالی نسبت به کمال بالاتر از خویش ناقص است، عشق در هر مرتبه ای به مرتبه بالاتر از آن تعلق خواهد گرفت و چون بالاترین مرتبه کمال، کمال حضرت حق است پس معشوق حقیقی، ذات حضرت حق بوده و عشق حقیقی عشق به ذات او خواهد بود و بقیه عشقها و معشوقها به صورت مجازی و واسطه مطرح خواهند شد.

امام محمد غزالی عشق را یک اصل اساسی می داند و تمام درجات و مقامات را یا مقدمه عشق می داند یا نتیجه آن. و عشق را مشروط به معرفت و ادراک دانسته و انگیزه عشق را چند چیز می داند که عبارتند از: حب نفس و علاقه انسان به خویش و محبت و علاقه انسان به کسی که به او نیکی کند و علاقه به نیکان به طور مطلق و علاقه به زیبایی به خاطر زیبایی و علاقه به موجودات مناسب و مشابه با خویش. پس انگیزه محبت این چند چیز است. سپس نتیجه می گیرد که این انگیزه ها در مورد خدا از هر محبوب و معشوق دیگری بیشتر است، پس معشوق و معبود حقیقی، ذات حضرت حق است و پس «احیاء علوم الدین»، ج ۴، ص ۲۹۴

ز- عشق و شوق و اشتیاق :

عشق به کمال در موجودات یک حقیقت ذاتی و عمومی است. این کمال اگر بالقوه باشد، عشق با شوق همراه خواهد بود و اگر بالفعل بوده باشد، در آن صورت عشق بدون شوق خواهد بود و اما اشتیاق عبارت است از: حالتی که پس از وصول به معشوق حاصل می شود. در صورتی که شوق، به پیش از وصول مربوط است و این اشتیاق عبارت است از تلاش عاشق برای رسیدن به نهایت اتحاد و فنا در معشوق. و لذا گفته اند: شوق با دیدار خاموش می شود، اما اشتیاق فزونی می گیرد.

ح- آثار عشق مجازی :

عشق در غیر معشوق حقیقی عشق مجازی است. و عشقهای مجازی، که نمونه عمده آن عشق به زیباییها و زیبارویان است، در نظام هستی یک امر ضروری و ذاتی است. برای عشق مجازی آثار زیر را مطرح می کنند:

اول اینکه عشق یک بشارت است. از آنجا که انسان موجودی است با ترکیب مادی و معنوی، با نیمی از فرشته و نیمی از حیوان، طبعاً وجودش تحت تأثیر گرایشهای متضاد و مختلفی خواهد بود:

جان گشاید سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

اگر نشانه هایی از عشق به کمال و جمال در انسان مشاهده شود، بشارتی است از حرکت او به سوی کمال و بریدنش از جهان ماده. از اینجاست که در عشق به زیبارویان، غفت را مطرح می کنند. یعنی عشقی که در آن به تعبیر ابن سینا شمایل معشوق حاکم باشد نه سلطه شهوت (اشارات و تنبیهات)، نمط نهم).

دوم اینکه عشق به عنوان یک رهبر و راهنماست. از آنجا که ادراکها، لذتها و عشقها نسبت به مراتب وجود از لحاظ کمال و نقص متفاوتند لذا هر مرتبه ای از وجود، به نخستین مرتبه بالاتر از خویش بهتر و بیشتر متوجه شده و طالب آن مرتبه می شود و پس از وصول به آن مرتبه طالب و عاشق مرتبه بعدی می گردد. و همین طور در مدارج و مراتب کمال به سوی معشوق حقیقی پیش رفته، به آن مقصد اعلی و کمال مطلق نزدیکتر می شود و از این لحاظ است که گفته اند: «المجاز قطره الحقیقه». مجاز پلی برای رسیدن به حقیقت است.

سوم اینکه عشق مجازی عامل تمرین برای تحمل زحمات عشق است. عشق با مشکلات و رنج و درد طاقت فرسایی همراه است که سراپا آتش است و آتش افروز. بسا مردان که در نیمه راه، به خاطر همین مشقات و دشواریها، از راه وامانده و به مقصد نرسیده اند. تصویری از این مشکلات را در سفر مرغان در «منطق الطیر» عطار می توان مشاهده کرد. از این روی، عشق مجازی را یک تمرین برای تحمل عشق حقیقی می دانند. چنانکه اشتغال انبیا به شغل شبانی تمرینی بود برای تحمل مسئولیتهای بزرگتر.



محبّت

عین القضاات می گوید:

«عشق لیلی را یک چندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند تا پخته عشق لیلی شود، آنگاه بار کشیدن عشق الله را قبول توان کردن (تمهیدات)، ص ۱۰۵»

غازیان طفل خویش را پیوست

تیغ چوبین از آن دهند به دست

تا چو آن طفل مرد کار شود

تیغ چوبینش ذوالفقار شود

(سنایی)

ط - مشروعیّت عشق :

ملاصدرا عشق را، از آن جهت که در نفوس ملتهای مختلف به صورت طبیعی و فطری وجود دارد، یک امر الهی دانسته که حتماً به خاطر مصلحتی و هدفی در وجود انسانها نهاده شده است. (اسفار، ج ۷، ص ۱۷۲) شیخ روزبهان این نکته را گواهی بر تأیید عشق می‌داند که خدای تعالی قصه یوسف و زلیخا را «احسن القصص» نامیده است (سوره یوسف، آیه ۳)

عشق مجازی در ابتدا وسیله سیر و ترقی گام به گام بوده، مجاز به عنوان پلی به سوی حقیقت است. توقف در عشق مجازی روا نبوده، بلکه باید از معشوقهای مجازی دست برداشته، ابراهیم‌وار، فریاد «لا احب الاقلین» برآوریم

مولوی می گوید:

زین قدحهای صور کم باش مست

تا نباشی بت تراش و بت پرست

عشق آن زنده گزین گو باقی است

وز شراب جان فزایت ساقی است

هر چه جز عشق خدای احسن است

گر شکر خوارسیت، آن جان کندن است

عشقهایی گز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت رنگی بود

ی - ذوق حضور:

ابن فارض قصیده گرانقدر «تائیه» اش را با این نکته آغاز می‌کند که: «من جام عشق را از دست چشمانم نوشیدم. بر نقش دیدار در پیدایش عشق تأکید شده است که به قول باباطاهر: **هر آنچه دیده بیند دل کند یاد**.

این دیدار و حضور پس از پیدایش عشق نیز همچنان ارزش خود را حفظ می‌کند. به نظر می‌رسد که انسان به هیچ‌یک از قوای ادراکی خویش به اندازه چشمش اطمینان ندارد. این نکته را در جریان حضرت ابراهیم (ع) که درخواست کرد تا چگونگی زنده کردن مردگان را به چشم خود ببیند (سوره بقره، آیه ۲۶۰) و نیز در جریان درخواست دیدار حضرت موسی (اعراف، آیه ۱۴۳) در کوه طور آشکارا مشاهده می‌کنیم در مراحل اول انسانها چون هنوز به معشوق حقیقی دست نیافته‌اند غم فراق را با توجه به مظاهر و نشانه‌ها تسکین داده‌اند که:

نقش تو اگر نه در مقابل بودی

کارم ز غم فراق مشکل بودی

دل با تو و دیده از جمالت محروم

ای کاش که دیده نیز با دل بودی

و در مرحله بعد، همان وعده دیدار معشوق است که، انسان نه به خانه بلکه به صاحب خانه می‌رسد.

موجود را همیشه به عنوان مظهری از معشوق حقیقی باید در نظر گرفت و حتی گاهی خیالی از موجود به عنوان معشوق یا مظهر معشوق مطرح می‌شود. چنان‌که آنچه در ذهن مجنون بود، خیالی از «لیلا» بود که شاید چندان هم با واقعیت مطابق نبود. و شاید عامل تفاوت دید مجنون با دیگران همین صورت خیالی لیلا باشد که تنها در ذهن مجنون بود و لذا دیگران «مو» می‌دیدند و مجنون «پیچش مو».

مولوی می گوید:

ز تو هر هدیه که بردم به خیال تو سپردم

که خیال شکرینت فر و سیمای تو دارد

و پایان سخن این دعای عین القضاات باشد که:

در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است!

